

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسه شماره ۱۰ به تاریخ ۹۹/۸/۲۷

تبیین حقیقت فساد با محوریت و معیار و میزان شدن اهواء - برگشت مصلحت به تناسب کلمه حق - نیاز به اله برای

تبیین حقایق عالم از جمله صلاح و فساد و حسن و قبح

دلالت بر مصلحت ماموریت حجج الهی

بحث در روایت هشام بن حکم بود و عرض شد که حضرت در روایت بعد از اثبات ضرورت بعثت انبیاء بیان می کنند که یکی از شئون و ماموریت آنها، دلالت بر مصالح و منافع انسان و اموری است که بقاء انسان در آن تنظیم می شود. کانه حکمتی که آنها باید در عالم جاری کنند با همین دلالت بر مصالح و منافع بدست می آید.

برای تنقیح این مسئله بحث مصلحت و مفسده را باید قدری گفتگو کنیم. از بیان مرحوم مجلسی گویا اینطور استفاده می شود که تناسب عبودیت و بندگی و معرفت الهی، همین مصالح انسان است. و از بیان مرحوم صدرا اینطور بدست می آید که این مصلحت چیزی است که عدالت در حیات اجتماعی بشری با آن بدست می آید.

برای بررسی بیشتر نیاز است که قدری آیات و روایات در این بحث مورد دقت قرار گیرد؛ از ابتدا هم اشاره کردیم که برای تبیین معارف ما نباید ادبیات های دیگر مثل عرفان و فلسفه را بکار بگیریم، زیرا فهم در همان چارچوب حاصل می شود. بلکه باید به سراغ منابع وحی برویم و در منظومه معارف دین این بحث توضیح داده شود.

خروج از الوهیت الله، ریشه فساد

آیه ای که جلسه قبل به عنوان آیه محوری و مهم پرداخته شد، آیه سوره مبارکه انبیاء است که فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»^۱ بنظر است از آیه استظهار می شود که اصل فساد خروج از دایره

^۱ - سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۲

الوهیت خداوند متعال است. مادامیکه عالم بر محور اراده «الله» که صاحب اسماء الحسنی است اداره و تدبیر شود، فسادی بوجود نمی آید. ولی با خروج اراده های مختار از الوهیت او و اتخاذ اله در مقابل او فساد ایجاد خواهد شد.

پس ریشه فساد همین استکبار و عصیان انسان در مقابل اراده الهی و در واقع اله قرار دادن امر دیگر است. یعنی همانطور که عده ای ادعا کرده اند که ریشه همه فسادها و شرور به ظلم برگشت می کند، در مقابل از این تعبیر بدست می آید ریشه همه فسادها و شرور، به خروج انسان از بندگی و الوهیت الله برگشت می کند.

البته روشن است که آیه بیان می کند «لو کان» یعنی اینطور نیست که عالم خدای دیگری بغیر از خداوند متعال داشته باشد، و الا سماوات و ارض همه فاسد شده بود. ولی از این آیه اینطور استظهار می شود که در ساحت اختیار انسان، اگر اتخاذ اله بشود و خروج از دین حق او رخ دهد، همین منشا فساد است. در آیه ولو یک فساد نفی می شود که واقع نمی شود، ولی بدست می آید که اگر فساد در عالم اختیار ما رخ می دهد، ریشه در همین مسئله خروج از بندگی دارد.

اینکه در آیه شریفه فرمود: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۲ به همین نکته اشاره می کند که فساد زائیده کسب دست انسان است. و این فساد در عالم منتشر هم می شود و بر و بحر را هم فاسد می کند زیرا این سطح از خلقت، مسخر انسان است. اینطور نیست که این فساد فقط در انسان و روابط انسانی ایجاد شود بلکه در همه روابطی که برای انسان مختار قرار داده شده است هم منتشر می شود. انسان اگر در مدار بندگی خداوند متعال بود، تصرفات او ولو در طبیعت منجر به فساد نمی شود. ولی اگر انسان استکبار کند و از دایره بندگی بیرون رود در دایره مسخر او فساد او منتشر می شود زیرا اراده او در این حیطة نافذ است.

ذیل همین آیه شریفه در صحیححه محمد بن مسلم فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النَّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ قَالَ ذَاكَ وَاللَّهِ حِينَ قَالَتْ الْأَنْصَارُ مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ»^۳ که بیان می کند خروج از بندگی خدا و الوهیت الله با خروج از تولی به اولیاء الهی محقق شده است. اینجا بود که بنای استکبار علی الله گذاشته شد و فساد منتشر شده است. وقتی که جمع شدند و در مقابل عهدهی که با خدا و رسول در غدیر بسته بودند، جلسه کردند، همین جا بود که استکبار علی الله و خروج از وادی بندگی بود. در واقع این روایت مجرای خروج از وادی بندگی خدا و فساد را توضیح می دهد.

^۲ - سوره مبارکه روم آیه ۴۱

^۳ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۵۸

فساد و محور شدن اهواء و پایگاه حقانیت در عالم

اما آیه بعدی که در این بحث از اهمیت برخوردار است در سوره مبارکه مومنون است که به یک معنا متمم آیه قبل است. در آیه شریفه فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ * وَ لَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» در این آیه فرمود رسول اکرم(ص) از جانب خدا کلمه حقی را آورده است که در واقع دین حضرت است؛ و این کفار نسبت به آن حق کراهت دارند. بعد فرمود اگر قرار باشد که حق از اهواء آنها تبعیت کند که همه آسمان ها و زمین فاسد می شد. یعنی ریشه فساد به یک معنی، تبعیت حق از اهواء است. اگر قرار بود کلمه حق تبعیت از اهواء کند، همه عالم فاسد شده بود. البته آیه بیان می کند که این فساد محقق نمی شود و حق که تابع آنها نمی شود.

ولی نکته ای که از آیه استظهار می شود این است که در ساحت اختیار اگر انسان حق را به هوای خودش برگشت دهد، این سبب فساد در حیطة اختیار او خواهد شد. انسان وقتی از دایره بندگی بیرون می رود، دیگر حق و میزان های حقانیت عالم را به خودش تعریف می کند. به تعبیر دیگر اینها می خواهند حق در عالم خودشان باشند و حق بر مدار آنها تکویناً شکل بگیرد و این یعنی می خواهند خدای این عالم باشند. و آیه می گوید این امر که شدنی نیست لکن انسان می خواهد خدایی کند. اینکه انسان فکر کند که او مسیر و راهی برود و خدا بدنبال او حرکت کند، این شدنی نیست. ولی انسان می تواند با تخلف خود، حقانیت را بر محور خودش تعریف کند. انسان می خواهد بر میل و هوای او عالم بچرخد و وقتی با حق عالم تنافی پیدا می کند، می خواهد که حق عالم خود را با او تنظیم کند که این شدنی نیست؛ ولی کاری که می کند این است که حق را بر محور خودش تعریف می کند. پس صلاح جاری شدن کلمه حق در عالم و بر مدار همین حق حرکت کردن است. در مقابل هم فساد، خروج از مدار کلمه حق است و مدار و میزان را به هوی برگشت دادن است.

گاهی حتی در وادی بندگی خداوند متعال و دین، شیطنت اینطور واقع می شود که فرد می خواهد از راهی که می خواهد بندگی کند و صراط و مسیری که خدا قرار داده و دینی که رسول آورده است را عوض کند. این در واقع همین است که حق تابع هوی شود و این شدنی نیست. آنچه بر محور هوای انسان شکل می گیرد، دیگر دین الهی نیست بلکه شئون هواپرستی است. میل انسان که خداپرستی ایجاد نمی کند. اینکه در روایت فرمود ابلیس عرضه داشت که خدایا مرا از این

سجده عفو بدار من جواری بندگی می کنم که کسی اینطور عبادت نکرده باشد، همین است. خدا هم فرمود اینکه تو می گویی عبادت من نیست بلکه هواپرستی است.^۴

اینکه کسی امام را خودش تعیین کند که امامت آن فرد نیست بلکه امامت خود انسان است. دموکراسی به معنای حقیقی خود، ربطی به امامت و ولایت ندارد. ما با اراده جمعی خودمان داریم بر خودمان امامت می کنیم. اگر قرار بود امام را خدا به میل ما عوض کند که همه عالم فاسد شده بود! شیطان همین را دنبال می کرد که خودش امام باشد. حرفش یک کلمه بود که اگر خلافتی در کار نیست، مستقیم عبادت می کنم و ما را از سجده عفو بدار. و اگر خلافتی در کار است این برای من است.

در تفسیر قمی ذیل این آیه شریفه تعبیری آمده است که ولو روشن نیست که روایت باشد ولی مفادش کانه متخذ از روایات است؛ فرموده: «قَوْلُهُ وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ قَالَ الْحَقُّ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ يَعْنِي وَ لَآيَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَثَلُهُ كَثِيرٌ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْحَقَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ اتَّبَعَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قُرَيْشًا لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ»^۵ یعنی حقی که نازل شده و میزان حق خود امام است و همه موازین به خود امام برگشت می کند. که در زیارت جامعه فرمود: «الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدَنُهُ» مبدا و منتهای حق به امام برگشت می کند. این حقی است که ما باید بر گرد او بگردیم و همه وجود ما باید با این حق تنظیم شود و با آن به کلمه حق می رسیم و وجود و قوای ما صبغه حق می گیرد. قرار نیست که این حق از ما تبعیت کند. اگر قرار بود امام از ما تبعیت کند همه عالم فاسد شده بود. ولی به میزانی که انسان هوای خود را حاکم کند و مدار قرار دهد، در عالم فساد به بار می آورد.

معنای کلمه حق و میزان بودن برای جمیع اعمال

باید توجه کرد که کلمه حق به خود حضرت حق برگشت می کند «سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۶ یعنی خود خداوند متعال، پایگاه حقانیت عالم است. در رتبه بعد هم رسول و امام و وحی و کتابی که در اختیار آنها قرار می گیرد، حق است و معیار و پایگاه و میزان حقانیت است. در آیه شریفه فرمود: «وَ الْوَزْنَ يُؤَمِّدُ الْحَقُّ فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۷ یعنی یک حقی در عالم هست که باید میزان و مدار عالم باشد و همه چیز با

^۴ - تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۴۲

^۵ - تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۹۲

^۶ - سوره مبارکه فصلت آیه ۵۳

^۷ - سوره مبارکه اعراف آیه ۸

او سنجیده شود. حقی که در عالم معیار حقانیت است، حقیقت امام است و حقانیت هر چیزی به میزان حضور حقیقت وجودی امام و کلمه حق در اوست. در این آیه شریفه اینها می خواهند خودشان معیار و میزان حق باشند.

در توضیح بیشتر بیان می کنیم که ما اعمال خود را بر محور میزان و ترازویی باید سنجه کنیم. لکن سنجه و میزان کردن هر چیزی معیار خودش را دارد. مثلا در وزن های اجسام در فیزیک امروز، ما حضور جاذبه در اجسام را دنبال می کنیم. معیار در این پدیده مثلا جاذبه است. در همه اعمال هم معیاری لازم است که حقانیت آن را نشان بدهد. به تعبیر دیگر برای سنجش در هر چیزی باید یک حقی وجود داشته باشد که با او سنجیده شود. همین حق است که میزان و معیار می شود و ارزش اعمال را روشن می کند. اگر شما ترازو و معیار را عوض کنید همه چیز جوری دیگری خواهد شد. اگر ما میزان های خودمان را با کلمه حق عالم تنظیم کنیم، همه ارزش گذاری ها تنظیم می شود و در مرحله بعد است که اعمال طبق آن موازین و معیارها شکل می گیرد.

جمع بندی دو آیه شریفه در حقیقت فساد

در مجموع بیان می کنیم، بنظر می رسد لسان ایندو آیه شریفه یک چیز است؛ در سوره انبیاء فرمود: اگر قرار بود که اله دیگری بغیر خدا می بود و روابط آن اله در عالم جاری شود، این سبب فساد همه عالم سماوات و ارض می شد. به تعبیر دیگر در سوره مومنون فرمود: اگر قرار باشد حق از اهواء تبعیت کند، همه عالم فاسد می شود. لکن این اتفاق که نیافتاده است. نه آنها واقعا اله در عالم می شوند و نه کلمه حق از آنها تبعیت خواهد کرد و الا که میزان عالم از دست خدا خارج شده است و فساد همه عوالم را در پی خواهد داشت.

لکن اگر در حوزه اختیار و مسخرات انسانی، انسان اتخاذ اله کند «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»^۸ این سبب فساد در حیطه اختیارات انسان خواهد شد. به تعبیر دیگر اگر در حوزه اختیار انسان، هوای او مدار عالم شود و معیار حق قرار گیرد فساد ایجاد می شود. و این امری است که خدا با اعطاء اختیار به انسان، اجازه داده است ولو راضی نباشد. یعنی انسان استکبار می کند و خروج از دایره بندگی و الوهیت خدا می کند و معیارهای دیگری را در عالم درست می کند؛ و خدا هم به آن راضی نیست ولی امضاء می کند. لذا فسادی که در عالم رخ داده است همین مسئله است؛ اتخاذ هوی به عنوان اله و مدار قرار گرفتن اهواء به عنوان معیار حقانیت است. و بدانید حقیقت اومانیسیم امروز همین است که می گویند حق به خود ما برگشت می کند و پایگاه دیگری در عالم ندارد.

^۸ - سوره مبارکه جاثیه آیه ۲۳

ایندو دو نکته در کنار هم که اولاً فساد در آسمان ها و زمین را قرآن نفی می کند و ثانیاً فساد دیگری را در ارض اثبات و تبیین کرده است، به دو لسان هم در آیات هست. جاییکه قرآن حقیقت اله شدن آنها و یا تبعیت واقعی حق از اهواء را بیان می کند تعبیر به «فساد سماوات و ارض» است؛ ولی جاییکه از فساد در حوزه اختیاری انسان حرف می زند، تعبیر «فساد فی الارض» است. و شاید بتوان گفت که در حوزه اختیار انسان، فساد ارض هم نیست بلکه فسادی است که در ظرف زمین رخ می دهد. یعنی فساد انسان به آسمان ها و زمین سرایت نمی کند، زیرا حقیقت سماوات و ارض، در اختیار و مسخر آنها نیست، ولی در ظرف این زمین فسادی برپا می شود.

نکته مهم این است که این خروج از مدار بندگی و هواپرستی و قرار گرفتن اهواء به عنوان معیار و میزان و حق در عالم، نه اینکه سبب فساد باشد بلکه خود حقیقت فساد است. به میزانی که انسان خروج از وادی بندگی کند، فساد ایجاد می شود تا جاییکه عده ای همه وجودشان خروج از وادی بندگی خدا می شود و خودشان کلمه فساد خواهند شد. و حالا این فرد هرکاری بکند فساد است؛ حتی اگر مسجد هم بسازد مسجدش «مسجد ضرار» است. کل تمدنی که ذیل اینها شکل می گیرد، تمدن فاسد است. همانطور که اگر کسی همه قوایش ذیل حق الهی قرار گرفت و عبد محض شد، خودش کلمه حق عالم می شود و برای دیگران معیار و میزان خواهد بود. و هرچه ذیل او درست می شود و تمدنی که با او شکل می گیرد، عین صلاح و شایستگی است.

البته توجه دارید که ما حقیقت فساد را به خروج از بندگی خداوند متعال تفسیر می کنیم و عناوین دیگری مانند طغیان و عصیان و کفر و فسق و مانند اینها را هم باید به خروج از وادی بندگی خداوند تفسیر کنیم؛ لکن در هرکدام از اینها یک جلوه از این حقیقت دیده می شود. و ما فعلاً در مقام تبیین فارغ این حقایق معنایی نبودیم. همانطور که در مقابل، امام کلمه حق و عدل و نور و صلاح و ایمان و تقوی و... است. اینها هم هرکدام جلوه از شئون امام است ولی به یک حقیقت برگشت می کند.

تبیین حقایق عالم از جمله حسن و قبح، ذیل حقیقت توحید و شرک

با توجه به نکات گفته شده جا دارد یک بحث کبروی و کلی تری را اشاره کنیم که همانطور که اینجا بحث فساد و صلاح را ما در وادی توحید و بندگی و از طرف دیگر در شرک و استکبار ریشه یابی می کنیم، همه حقایق عالم را باید با همین نگاه تحلیل کنیم. بطور مثال بحث معروف و مهم «حسن و قبح» را هم ما با همین نکته بررسی می کنیم.

آنچه در عالم حسن است بندگی و خضوع در مقابل خداوند متعال است و در مقابل آنچه در عالم قبیح است، خروج از وادی بندگی و استکبار علی الله است. پایگاه حسن و قبح، ظلم و عدل نیست بلکه ظلم و عدل را هم باید با همین

توحید و بندگی و شرک و استکبار علی الله توضیح دهیم. یک فعل فقط در عالم حسن دارد و آن بندگی و پرستش خداوند است. و یک فعل فقط قبح دارد و آن استکبار علی الله است. تناسبات عبودیت، عدل و تناسبات استکبار، ظلم است. این نیست که ما استکبار را با ظلم توضیح دهیم بلکه ظلم باید بر محور استکبار تعریف شود. همین که فرد از وادی بندگی بیرون شود، همانجا ظلم متولد شده است؛ فساد نیست که سبب استکبار است بلکه فساد خود استکبار علی الله و فروع آن است.

بله اینکه فطرت ملهمه انسان که از جانب خداوند به او عطا شده است «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» تناسبات این بندگی و استکبار را درک می کند، این دلیل نمی شود که پایگاه اصلی حسن و قبح را به چیزی بیرون از وادی بندگی تعریف کنیم. ما با سیری که ذیل انبیاء داریم به اینکه می رسیم که زشتی که انسان درک می کرد این در واقع ریشه در کجا دارد. در واقع انبیاء از همین نفس ملهمه و مفطور به توحید که فروع و شئون این توحید را جایی انسان ادراک می کند، استفاده می کنند و آنها را دعوت به توحید می کنند. و در تربیت خود این فطرت و عقل انسان شکوفا خواهد شد.

لذا فطرت انسان، مفطور بودن به ملکات اخلاقی نیست بلکه مفطور به توحید است که مکرر در روایات ما اشاره شده است.^۹ اینطور نیست که خدا هم فطرت توحیدی در ما قرار داده است و هم فطرتی متناسب با اخلاق، که ربطی به این توحید ندارد. خداوند وجود ما را دو شاقوله نکرده است و الادعوت به توحید معنایی نداشت؛ خداوند ما را ملزم به یک نفس الامرهای موهوم نکرده است. بعد هم بمانیم که نسبت این نفس الامرها با خدا چیست؟! اینکه خداوند ما را دعوت به توحید و نیز دعوت به چیزی غیر آن بکند، این دعوت به شرک است. او فقط ما را به توحید و بندگی دعوت کرده است و همه اینها تناسبات همین حقیقت است. اجمال آن برای انسان قابل ادراک است و انبیاء آن حقیقت را شکوفا و «اثاره» می کنند؛ با تولی به انبیاء و اولیاء است که سیر در درجات توحید و ایمان شکل می گیرد و این فطرت و عقل انسان شکوفا می شود و در طول تاریخ هم سطح این اثاره متفاوت می شود. همانطور که اخلاق مادی در سیر تطور تاریخی خود بالنده می شود و بسط پیدا می کند، اخلاق الهی هم همینطور خواهد بود.

لذا بدانید همه این حقائق مثل عدل و ظلم و حسن و قبح، در واقع بر محور اله معنا می شود. اگر اله در عالم نباشد، عدل و ظلم دیگر تفسیر شدنی نیست. عالمی که خدا ندارد، برداشتن اموال دیگران، ظلم بودنش چه دلیلی دارد؟! من می گویم حق دارم همه عالم را در اختیار خودم بگیرم و توان مدیریت آن را دارم. چرا نباید از شما بگیرم؟! من زور دارم، لذا این ملک من است. چرا می گویند این ظلم است؟! اگر اله در عالم نباشد یک حق در عالم قابل اثبات نیست؛ که من حق چه

^۹ - اشاره به آیه فطرت و روایات ذیل آن. رجوع کنید به سوره مبارکه روم آیه ۳۰ و کتاب شریف بحارالانوار جلد سه، کتاب التوحید، باب

الدين الحنيف و الفطرة و صبغة الله و التعريف في الميثاق

کاری را دارم یا ندارم. در بحث فلسفه حقوق از مباحث جدی همین است که پایگاه حقوق کجاست و بنظر ما اگر اله در عالم نباشد، حق، در عالم هیچ پایگاهی ندارد. همانطور که در بحث اخلاق اگر اله در عالم نباشد، حسن و قبح افعال معنایی ندارد. انسان اگر یک ماده پیچیده شده است، حق و باطل و عدل و ظلم و حسن و قبح معنایی ندارد. مگر اینکه انسان خود را اله عالم بداند و همه اینها را بر محور خودش تعریف کند که در واقع پایگاهش همان هوی است؛ همانکه در آیه فرمود هوی معیار برای حق شود.

بحث فطرت در واقع طرح و تدبیر خداوند است که تناسبات بندگی خودش را اجمالاً درون ما ایجاد کرده است. یعنی همین درک های ابتدایی شما از حسن و قبح دارید هم بخاطر این است که الله تبارک و تعالی در این عالم خداست. ولی بدون خدا و فرض اینکه خدایی در عالم نیست، حتی این ادراک ها چیزی را اثبات نمی کند. چون من خوشم می آید، حق است؟! عدل است؟! حسن است؟! حتی اینکه ادراک جمعی و مشترکی بین انسان وجود دارد، این هم چیزی را اثبات نمی کند. الا اینکه حق و عدل پایگاهش به هوای خودمان برگشت کند.

ممکن است تصور شود که این حرف شبیه حرف اشاعره است که حسن و قبح را خدا مشخص می کند و هرچه او بگوید حسن است و در اعمال و افعال هیچ نکته ای نیست. ولی این تصور غلط است و این حرف ربطی به نگاه اشاعره ندارد. ما عرض مان این است که در عدل بندگی خداوند، حسنی در عالم نیست و همه حسن ها و عدل ها به بندگی خداوند برگشت می کند و ما بقیه تناسبات همین حقیقت است نه اینکه اعمال نسبت به بندگی راساً همه علی السویه هستند. به تعبیر دیگر اولاً حسن و قبح بدون اله معنایی ندارد. ثانیاً بعد از اثبات اله، پایگاه حسن و قبح به بندگی در مقابل همین خدا برگشت می کند. ثالثاً این تناسبات اعتباری محض نیستند، بلکه اعمال و افعال و حقوق و... متناسب با همین حقیقت تعریف می شوند.^{۱۰}

پس اینکه بگوییم منهای وجود خداوند متعال یک چیزی به اسم عدل و توازن و حق در عالم داریم، حرف بی اساسی است. اینکه بگوییم عدل، توازن و تناسب در ذات عالم است و این خودش منهای خدا، حُسن دارد، حرف خطایی است. نه توازن بدون خدا معنایی ندارد و نه اگر معنایی برای او پیدا کنید هم می توانید آن را متصف به حُسن کنید.

بدانید اومانیسیم امروز همین را می گوید که ما انسان ها محصول ماده پیچیده شده هستیم که موجود هوشمند عالم است و قرار است این موجود در عالم خدایی کند. لذا تناسبات هوای خودش را دنبال خواهد کرد. عدل و حق پایگاهش به

^{۱۰} - سوال می شود که اگر آیه شریفه فرموده خدا ظلم نمی کند، این نشان می دهد ظلم چیزی غیر از شئون خود خداوند متعال است؟ جواب اینکه خیر. این آیه دلیل نمی شود که ظلم به حقیقت بندگی و تناسبات خضوع در مقابل خدا برگشت نمی کند. خدایی خداوند متعال و تناسبات آن عدل است و خدا خلاف آن عمل نمی کند. نه اینکه ظلم یک امر عرفی است که ربطی به خدا ندارد و خدا هم از او حظر می کند.

خود این انسان برگشت می کند. اگر هم کار به نزاع و درگیری بین این خدایان بکشد، می خواهند با قرارداد اجتماعی آن را حل و فصل کنند. خوب و بد و حسن و قبح در این عالم بدون الله، به خود انسان برگشت می کند. لذا اگر کسی زور داشته باشد، تصرف می کند و آن را عدل و حسن هم می داند. امروز مستکبرین عالم، ثروت عالم را تصرف می کنند، چون خود را آقا و عقل عالم می دانند. شما را سفیه و بی عقل می دانند و برای شما تدبیر می کنند. نظام پولی درست می کند و اگر در سیستم او نباشید همه ثروت شما را تلف می کند. اما اگر در سیستم او و ذیل او قرار بگیرید برای شما جایی قائل می شود. اگر خدا را بردارید ما خودمان خدای این عالم می شویم؛ کسی که قدرت و زور دارد، می شود طاغوت و بقیه هم «عبد الطاغوت» خواهند شد.

خلاصه عرض ما یک کلمه بود؛ اینکه اگر خداوند متعال را بردارید، فساد و صلاح معنایی ندارد. معیار فساد و صلاح بدون خدا پایگاهی بجز اهواء خودمان نخواهد داشت. اما اگر این عالم خدایی دارد، شاقول فساد هم برگشت به استکبار در مقابل همان خدا می کند. به میزانی که این عصیان سنگین تر و عمیق تر می شود، فساد شدیدتر و در لایه های عمیق تری واقع می شود. و تعین این خروج از بندگی و تخطی از کلمه حق، خروج از حقی است که در عالم نازل شده است که به دین و وحی و رسول و امام تفسیر شده است. والحمدلله...